روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۲۹ خرداد ۱۳۹۵ • ۱۲ رمضان ۱۴۳۷ • ۱۸ ژوئن ۲۰۱۶ • سال سیزدهم • شماره ۲۶۱۰ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۶ • اذان مغرب ۲۰:۴۴ • اذان صبح فردا ۴:۰۲ • طلوع آفتاب ۵:۴۸

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

ماجرای عشق و عاشقی میدون

به یک کارگر ساده با امکان تحلیل سیاست داخلی آمریکا نیازمندیم

پوریا عالمی

• سوفیای نازنینم، به من افتخار کن. من شغل مناسبی پیدا کردم. به بابات هم بگو (البته می‌دانم خودش این نامه را زودتر از تو خوانده). خلاصه به بابات بگو میدون، میدون دوم، شغل پیدا کرد. چه شغلی و چطوری؟ راستش من بدبخت و بیچاره و از همه‌جامانده داشتم می‌رفتم زیر پل پارک‌وی که به‌عنوان کارگر ساده، یک وانتی، نیسانی، چیزی بیاید و ببردم سر کار. همین‌که داشتم از جلو صداوسیما رد می‌شدم، یکی گفت: داداش میای سر کار؟ ساعتی پنج‌تومن. گفتم چه کاری؟ گفت: کارشناس خاورمیانه، کارشناس منطقه، کارشناس روابط خارجی، کارشناس انتخابات آمریکا. هرچی. چه فرقی می‌کنه؟ یه کت و شلوار آبی نفتی داریم میدیم بپوشی. یه‌دقه میری جلو دوربین واسه مردم توضیح میدی توی آمریکا بلبشوست. توی منطقه صلح برقراره. توی کشور مردم از خوشی سکته می‌کنند و جلو وزارت کشور جمع شدند و از دولت تقاضا کردند یه کم مشکل واسه مردم درست کنه چون این‌همه خوشی هم دردسره. بعد هم میری برنامه ماه عسل میگی افسرده هستی و می‌خوای جلو دوربین خودکشی کنی و هیشکی باهات ازدواج نمی‌کنه که یکهو مجری قرعه‌کشی می‌کنه تا به قید قرعه برات زن بگیرند و تو دیگه خودکشی نکنی. بعد هم میری شبکه سه شروع می‌کنی گزارش فوتبال و هی سرچ می‌کنی، هی گزارش می‌کنی. بعد هم میری شبکه خبر و به آمریکایی‌ها میگی شما نباید با برجام کاری داشته باشید و بهتره هر کسی بر جای خودش کار داشته باشه و بر جای دیگران کاری نداشته و برجام ما بر جای آنان نیست و برجای آنان اگر بر جام بود قصه می‌شد و کلا زشته. سوفیا... سوفیا... همین الان بزن کانال دو. من دارم در نقش مردم دلسوز به جوانان و کارگران توصیه می‌کنم بیایند شلاقشان را بخورند چون برای خودشان خوب است. اصلا دوست داری تو هم بیایی و من روی آنتن برایت شعر بخوانم خانومی که شما باشی؟ نه؟ نه والا. من دستِ بزن ندارم... سوفیا ستونم دیگر جا ندارد... الان هم باید بروم رادیو به‌عنوان شنونده زنگ بزنم و تشکر کنم از مسئولان. نانم افتاده تو روغن سوفیا. خدافظ.

کارتون خواب

مهدی عزیزی

پشت جلد

مرز حریم خصوصی و عمومی دقیقا کجاست؟!

کریم ارغنده‌پور

سال‌ها پیش طرف مصاحبه یکی از جامعه‌شناسان خوب بودم. موضوع تحقیقش، برداشت نخبگان از حریم خصوصی و عمومی (Public & private space) بود. پس از آنکه مصاحبه تمام شد، گفت تا به حال با افراد زیادی مصاحبه کرده و نتایج اولیه‌اش نشان می‌دهد پراکندگی در پاسخ‌ها به‌شدت بالاست. به عبارت دیگر تفاوت برداشت نخبگان از تعریف حریم خصوصی/ عمومی زیاد است. وقتی چنین اتفاقی در واقعیت می‌افتد، معمولا فضای عمومی -که طبیعتا قدرت و تسلط بیشتری دارد- قلمرو خود را تا جایی که زورش برسد، گسترده‌تر و حریم خصوصی را محدودتر و ضعیف‌تر می‌کند. در واقع با اینکه حتی قانون، حقوق خصوصی را در برخی نقاط مشخص کرده ولی در همان نقاط هم عملا آن حقوق کمتر رعایت می‌شوند. به نظرم یکی از تعاریف مهم جامعه توسعه‌یافته دقیقا در آشکاری همین مرزبندی نهفته است: جامعه‌ای که در آن حریم خصوصی افراد مشخص‌تر و محترم‌تر و مصون‌تر باشد، توسعه‌یافته‌تر است. هر اندازه هم‌پوشانی این دو فضا به دلیل تردیدهای عمومی درباره مرزهای هریک، بیشتر باشد، کارکرد هر دو فضا کمتر است. این اشتباه آشکاری است اگر تصور کنیم جامعه‌ای که فضای عمومی در آن بزرگ‌تر شده، کارکردی‌تر functional است. برعکسِ این گزاره هم درباره حریم خصوصی صادق است؛ اگر هر چیز به حریم خصوصی تقلیل یابد، عملا جامعه ناکارکردی dysfunctional خواهد شد که تصورش جز هرج‌ومرج نیست. به نظرم موضوع اولویت‌دار امروز جامعه ما این است که باید گفت‌وگوی نخبگان در عرصه عمومی (public sphere که با public space متفاوت است) یک تصور جامع و مشترک را در مرزهای این دو فضا روشن‌تر کند. بدون این برداشت مشترک، ادعا درباره اینکه چه چیزی دقیقا در کدام فضا قرار می‌گیرد، از حریم افراد individuals بیرون نمی‌رود. دعوای بعدی می‌تواند در دفاع از حریم خصوصی در برابر عمومی - یا برعکس- شکل بگیرد. من در این یادداشت کوتاه به‌عمد وارد مثال‌های اختلاف‌برانگیز نشدم، چون سخنم کلی بود و نمی‌خواستم اصل سخن به دلیل سوءتفاهم احتمالی منحرف شود. ضرورت دارد که اصل موضوع جدی گرفته شود.

پرنده آبی

• نحوه پرداختن متفاوت رسانه‌ها به ماجرای کشته‌شدن نماینده زن پارلمان انگلیس توسط مرد افراطی راست‌گرا از موضوعاتی است که کاربران ایرانی به آن پرداخته‌اند و این موضوع را با متهم‌کردن مسلمانان از همان لحظات اولیه کشتارجمعی در اورلاندو مقایسه کرده‌اند. اما دو اتفاق ملی در شبکه‌های مجازی مورد توجه قرار گرفته است.

ازهمان لحظات ابتدایی ترکیدن لوله گاز در شهران؛ حدود ساعت چهار بامداد نگرانی‌ها آغاز و در فضای مجازی منعکس شد، آگاهی از سلامت ساکنان آن منطقه به‌سختی انجام شد؛ قطع برق، گاز و تلفن از مسائلی بود که پیش آمد و حتی برخی علاوه بر نگرانی، ماجرای قطع‌شدن خط تلفن همراه اول و اینترنت را نیز دلیل این اتفاق دانسته‌اند.

پس از انتشار خبر چاپ مجدد کتاب آموزش نماز عباس جدیدی در ۲۵ هزار نسخه، علاوه بر برانگیخته‌شدن تعجب در فضای مجازی، کاربران به ایرادات این کتاب پرداختند که نحوه وضوگرفتن دختر و پسر را به‌غلط نشان داده است.

گزارش فردا

مفته مفت

سعید برآبادی: بیشتر پمپ‌بنزین‌های تهران، بعد از افطار، بادلیل یا بی‌دلیل، می‌پیچانند. کله‌قندی نارنجی‌رنگی می‌گذارند جلو ورودی و کمی استراحت می‌کنند یا حتی نوار قرمزرنگی آن جلو می‌زنند که یعنی تعمیرات داریم. یکی هم هست که اشاره می‌کند به طرفی که احتمالا پمپ‌بنزین بعدی آنجاست. باید از نواب گرد کرد به سمت جنوب و اتوبان خلیج‌فارس، باید رفت تا آن‌طرف رمپ حق‌شناس و یک‌جوری وارد خیابان شکوفه شد، بلکه پمپ‌بنزین‌های آنجا باز باشد. اما راننده‌هایی که عجله دارند تا زودتر بروند سمت قم و اصفهان، همان برِ اتوبان دنبال بنزین می‌گردند. پسربچه‌هایی توی تاریکی حاشیه اتوبان ایستاده‌اند و کافیست فلاشر ماشین را روشن کنی تا خودشان بیایند: «داداش بنزین! بنزین می‌خوای؟» قیمت هر لیتر چقدر است؟ خدا می‌داند: «مفته! مفته! باک رو پر کنم؟» دو یا شاید هم دووپانصد! بستگی به این دارد که چند پمپ‌بنزین بسته را رد کرده باشی و پمپ‌بنزین بعدی کجا باشد. اگر بپرسی «جلوتر پمپ‌بنزین نیست؟» سریع جواب می‌دهند: «پمپ‌بنزین می‌خوای چی‌کار، شما دوتا دَهی بده، خودم الان باکت‌رو پر می‌کنم، بعد برو سمت قم، ۴۰ کیلومتر مونده به قم، دو، سه‌تا پمپ‌بنزین هست». اهل همین طرف‌ها هستند، خلازیر، پایین آسفالت، زیر پل؛ هرجایی که بشود چراغ‌های سوسوزن خانه‌هایش را از حاشیه نواب دید. سمت شرق نواب، نور چراغ‌های پارک ولایت هم چشمک می‌زنند و انگار منتظرند که اذان صبح گفته شود. بچه، پول را می‌گیرد، به دقت می‌شمرد، تا می‌کند؛ می‌گذارد در جیبش و سیگارش را روشن می‌کند؛ «نترکیم؟! خاموشش کن!» اینها را نمی‌شنوند. با لب یک‌وری‌شده که به زحمت سیگار را نگه داشته و شانه‌هایی که زیر ۲۰لیتری بنزین می‌لرزند، می‌گوید: «خیالت جمع داداش، این بنزینا آتیش نمی‌گیرن! ما کارمون اینه، برادرمون هم یکم پایین‌تر بنزین می‌فروشه. راستی اگه آپارات هم می‌خوای، بابام هست، شماره‌اش رو بدم؟» پدرش همان نور سوسوزنِ چراغ موتوری است که در لاین کندروی اتوبان، خلافِ حرکت می‌کند. پیرمردی چروکیده که انگار ۸۰سالش است و نمی‌خورد چنین بچه کوچکی داشته باشد. اول پول را از پسر می‌گیرد و می‌شمارد و بعد می‌گوید: «واسه سحری آش داریم، حلوا داریم و ماکارونی. ماکارونی با سویا» و اشاره می‌کند به یکی از آن خانه‌های گلی که پشت مزارع فرورفته در تاریکی، چراغی روشن دارد. نزدیک‌تر که می‌شوی، چند مرد نشسته‌اند روی صندلی‌های زنگ‌زده و دارند آش رشته می‌خورند.